

تازه یول

№ 16
شماره ۱۶

شماره ۱۳۷۰

نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی



عکس: باخشی و دوتار

*نگاهی به تحولات شوروی
*پرناختی کلیشهای از قصای آشفته
*فرهنگی:

حماسه قورقورت آتا

*یادداشت ماه
*ملت ترکمن و مسئله شونیسیم فارس
*قوشغی
*ترکمنهای ایران
*گفتگو

در حال حاضر، مجموعه ایرانیان از هر قوم و ملت آن که در خارج کشور بسر میبرند در زمره پراکنده ترین مردمانند.

درد پراکندگی ماترکمن هارانیزنج میدهد. وسعت این پراکندگی دامنه اش

از سرزمین مادری آغاز و تا حوزههای جغرافیایی مختلف امتداد مییابد، و بهمان میزان رنج این درد را فزونی میبخشد.

همه ما با این درد آشنا هستیم، همه از رنج آن لب به شکوه و شکایت میگذاریم. لیکن برای درمان ویا دستکم برای

تخفیف آن چه باید کرد؟

پاسخ منطقی باین سؤال میتواند این باشد که به این پراکندگی باید خاتمه داد. و اما مشکل کار درستاز همین

پاسخ شروع میشود. چگونه میتوان بر این پراکندگی نقطه پایان گذاشت و یگانگی و همدلی راجانشین آن ساخت

راهها و طرق گوناگون بهمان میآید و جدل های گاه متعصبانه ظاهر میشود. ولی تقریباً يك پیشنهاد دراین میان عمومی

بنظر میرسد، اینکه همه نیروهای ترکمن گردهمایند، کنفرانس یا کنگره ویا نشست وسیعی ترتیب دهند. این پیشنهاد

تاآن زمان که در حد طرح وایده است دل انگیز و شوق آفرین است. لیکن آیا

میتوان چنین چیزی را عملی کرد؟ درثانی نحوه عملی ساختن آن چگونه

میتواند باشد؟ دیگر آنکه پس از تشکیل چنین نشستى آیا میتوان قدرت اجرائى و عملی داد؟

مجموعه نیروهای ترکمن را بطور کلی میتوان بدو گروه تقسیم کرد، یکی نیروهایی که وابسته به گروههای سیاسی

معین هستند (گروههای ملی و باسراسری) و تعلق تشکیلاتی خاصی دارند. و دیگری نیروهایی که به هیچ گروه سیاسی وابستگی و تعلق تشکیلاتی ندارند.

البته عدم وابستگی تشکیلاتی به معنای غیر سیاسی بودن آنها نیست و اصولاً تقسیم بندی افراد به سیاسی و غیر سیاسی نگرشی غلط است. این

درست نیست که یکی را غیر سیاسی بنامیم. يك انسان میتواند بهیچ گروه سیاسی وابسته کی نداشته باشد و برای گروه خاصی فعالیت

نکند، ولی این بمنزله غیر سیاسی بودن نیست.

معمولاً افراد دسته دوم در برخورد با مسائل اجتماعی از انعطاف و نرمش بیشتری برخوردارند، اما آنهايي که تعلقات گروهی و تشکیلاتی خاص دارند در برخورد به مسائل

و نیروهای مخالف گاه تا حد تعارضات خشن پیش میروند.

یکی از عواملی که بر درد پراکندگی شدت بخشیده و میبخشد، حضور و نفوذ نیرومند فکر جزمی و مطلق بینی در اندیشه و فرهنگ ما

است. ما عادت کردهایم که همه چیز را با سیاه و یا سفید سفید ببینیم. هر فردی دارای وجوه مثبت و منفی است، مادر از زیبایی از دیگران

مبنای قضاوت خود را منافع خودمان و نه وجوه مثبت و منفی طرف قرار میدهیم. اگر بنگهها

باشد او را خوب ارزیابی میکنیم و به جنبه های منفی چشم نمیبندیم و اگر بضرر ما با خدا و آدمی بد و منفی بحساب میآوریم

و هر چیز خوبش را هم نادیده میگیریم. و بدتر از آن عادت دیگری داریم، که آنچه را ما میگوئیم

درجریان زندگی و عمل، بدون چون و چرا آنرا بکار میبندیم. مادر حرفه احترام گذاشتن

عقاید دیگران با صدای بلند تأیید و تأکید میکنیم ولی در عمل از آن بسیار دور میشویم.

اندیشه و عادت، فرهنگ و منش مطلق گرایى در ما، پدیدهای تاریخی است که ریشه در اعماق جامعه و تربیت ما دارد. بی تردید

در شکل گیری و استحکام این اندیشه و فرهنگ نظامهای سیاسی حاکم بر ایران و باز تولید مداوم آن توسط روشنفکران حاکم، دخالت و تاثیر

بلاواسطه و مستقیم داشته است. این امر حتی در میان ملل غیر ترکمن نیز بویژه خلق فارس

باشدت و عمق بیشتری بچشم میخورد. نمود آنرا در مناسبات میان نیروهای سیاسی ویا

در مناسبات درونی این گروهها بعینه مشا هده کرد.

چنین فرهنگی از تربیت مادر جامعه آختنا ق زده و در فضایی ملولاز ترس و رعب ناشی میشود

کمی سالیان برگزشتگان و برخود ما تحمیل شده و ریشه دوانده و سخت جان شده است

بهمین خاطر جای شگفتی نیست که حتی در شرایطی که ریبو اختناق بالای سر ما نیست، حتی گاه اظهار وجود کردن این

یا آن نیروی سیاسی نیز ناخوشایند میآید. ما برای رعایت احترام به حقوق و حض

دیگران و در عین حال مبارزه با مخالفین خود قبل از همه ضروری است که واقع

بین باشیم. بپذیریم که غیر از ما دیگران هم هستند. این پذیرش نه بر مبنای کمی

آن، بلکه بر اساس واقعیت آن باید باشد. و اگر هم مخالفتی در بین باشد، نه به شیوههای هوچیگری و بلاواگرایی مطبوعاتی

بلکه به شیوه متین و مستدل باید توسل جوئیم. بر ملا ساختن جنبه های قوت و ضعف

يك گروه سیاسی نه به شیوه جوسازی و ایجاد فضای متشنج و نابخردانه، بلکه بر پایه استدلال و متانت باید عرضه

کرد.

حال با چنین فرهنگ و اندیشهای که امروز همه ما شاهدیم قدم در کنفرانس

و یا کنگره نهادن و دور هم نشستن و در خوش بینانهترین حالت تصامیمی را اتخاذ

کردن، تا چه اندازه واقعی است و آیا ضمانتی برای اجرای آن تصامیم وجود دارد؟ میزان موفقیت و ضمانت اعتبار تشکیل نشستهای وسیع با قدرت اجرائی آن، درگرو



حتی روشنفکر و محقق اجتماعی نیز از تحقیر مردم ترکمن لحظه‌ای غافل نیست و برخی روایات نادرست و خلاف واقع را بخوانند گان و خلفهای دیگر کشور درباره ترکمنها داده است. علاوه بر این تا آنجایی پیش می‌رود که با انگشت گذاشتن بر اختلافات داخلی ترکمنها به آنها دامن می‌زند، و این در واقع چیزی جز همان سیاست معروف "تفرقه بینداز و حکومت کن" نیست.

محافل حکومتی و روشنفکران شونیسیمت فارس در "وحشی"، "یاغی"، "بی‌تمدن" معرفی ترکمن‌ها همیشه زبان دراز و قلم روان داشته‌اند. البته چنین اندیشه و سیاه‌ستری آمریکا نیز در قبال مردم جهان سوم پیش‌برده و می‌برد بطوریکه مستشاران آمریکا - بی‌درمان شاه که در ایران خدمت میکردند علاوه بر حقوق و مزایای معمولی مزایایی هم به عنوان "الحق توحش" دریافت میکردند.

بنابراین عمل و اندیشه شونیستهای فارس چندان هم عجیب نیست، همه سلطه گران و زورگویان در کلیه ادوار تاریخی ملل ضعیفتر را بنحوی از انجا مورد تحقیر و توهین، زیرستموضرب قرار میدادند. اما در برابر اینهمه اتهامی که بر خلق ترکمن روا میشود ببینیم واقعیت تاریخی چیست. ه. آتایف مورخ ترکمن در این باره بدرستی نوشته است: "در یک بامداد مه آلود، رهگذران جاده‌ای میان یک ده‌ای و ترکمنصحرا، "جسد" سربریده ترکمنی را یافتند. سر جسد بزودی در نزدیکی دروازه قصر والی پیدا شد. چاپار سربل‌السیر به سرعت خبر از قتل هیجان آور صحرا داد و نگاه آشکار شد که در یک روستای ترکمن ارباب و "آلاچیق" یورد گم شده است.

مویه و فغان خانوادتی تیم روستا را بر آشفت سواران در صحرا تاختند و خبر ماتم زای قتل آنادوردی یا قربان گلدی را برآوردند صحرا خشم گرفت و خواهان کیفر شد، پس در شبی تیره و تار درحول و وحش‌دهی حسین آباد نام بار دیگر نوری درخشید صدای شلیکها، ماق گاوها و ببع گسفندها

ایران کشوری است که در آن ملت‌های گوناگون با زبان، فرهنگ، روانشناسی، تاریخ و در مناطق مختلف جغرافیائی بسر می‌برند. این ملل در طول سالیان متمادی به درازای قرن‌ها علیرغم اختلافات و تمایزات، و درگیریها که عمدتاً توسط قدرتمداران و حاکمان زمانه برآه انداخته میشد، در کنار همزیسته اند و کشوری بنام ایران را تشکیل داده اند. لیکن واقعیت چندملیتی بودن ایران خاصه در تاریخ معاصر آن از سوی حکومت‌های وقت مورد انکار قرار گرفته و تلاش بیمارگونه‌ای در جهت قلب واقعیت و وانمود کردن این مسئله که گویا در ایران تنها یک ملت وجود دارد و آنهم ملت ایران و منظور از ملت ایران یعنی فارس، صورت گرفته است. این تلاشها امروز نیز از سوی حکومت ج. ۱۰ و وابستگان آن و در خارج کشور از سوی مدافعین نظام سلطنتی و برخی روشنفکران دیگر، با قدرت تمام جریان دارد.

طول عمر قدرتهای مستبد و زورگوی حاکم بر ایران بدرازا خواهد کشید. مقاومت و مبارزه مردم ترکمن در برابر تهاجم سلطه گران زورگو همیشه باشکست و روبرو نبوده، در مقاطعی نیز به پیروزی نائل شده است.

آنزمان نیز که جنبش ملت ترکمن در دفاع از هویت و غرور ملی خود قوت و قدرتی مییافت تلاش دیوانه بار و بیمارگونه‌ای بعمل می‌آمد تا برسیمای مبارزه آزادیخواهانه آن پرده ساتری کشیده شود و جنبش آنان را شورش راهزنان و یاغیان معرفی میکردند. برای اینکه پر حرفی نکرده باشیم به چند نمونه اشاره میکنیم. سعید نفیسی درباره جنبش ملی و نخستین جمهوری ترکمنهای ایران چنین نگاشته است: "ترکمنها تنها کاری که میکردند این بود که بر سر راه‌های خراسان کمین میکردند و به غارت و کشتار مسافران می پرداختند." (موضوع پیشرفتهای ایران در عصر پهلوی ص ۲۸) ویا عباس شوقی در این باره نوشته است که "ترکمن‌ها جز تفنگ، اسب، تاراج، تاختوتاز، شورش و آدمکشی چیزی نم‌نمیدانستند." (دشتگرگان ص ۴۴)

هوشنگ پورکریم بعنوان یک محقق اجتماعی بعد از سفری که به ترکمنصحرا نموده و زندگی ترکمنها را از نزدیک مشاهده کرده در سال ۴۴ مینویسد "مسبب اصلی ناامنیهای دشتگرگان (ترکمن صحرا) هم در آن روزگار برخلاف آنچه مشهور است چمورها (یکجانشین)‌ها بودند و نه چاروا (چادر نشین کوچی)‌ها. چرا که چمورها کمتر از چارواها کار و مشغله داشتند و فرصت چپاول بیشتر. این دسته از ترکمن‌ها که همفصل سال را در دشت گرگان (ترکمنصحرا) بسر میبردند بیشتر از آن دسته دیگر با ده‌نشینان استر آباد و مازندران و دامغان و شاهرود در ارتباط بودند. ارتباط و رفت‌آمد درست و معقول که خیر، تاخت و تاز مردم که فزاینده مییافتند و بادی به کله شان میزد براسبهای تیزرو می نشستند و بر ده‌نشینان می تاختند و..."

(مجله هنر و مردم ۴۵-۱۲۴۴-۱۳۴۴-۱۳۴۴ سنبل از تازه بول ش ۱۵۰ ص ۷)

ایران کشوری است که در آن ملت‌های گوناگون با زبان، فرهنگ، روانشناسی، تاریخ و در مناطق مختلف جغرافیائی بسر می‌برند. این ملل در طول سالیان متمادی به درازای قرن‌ها علیرغم اختلافات و تمایزات، و درگیریها که عمدتاً توسط قدرتمداران و حاکمان زمانه برآه انداخته میشد، در کنار همزیسته اند و کشوری بنام ایران را تشکیل داده اند. لیکن واقعیت چندملیتی بودن ایران خاصه در تاریخ معاصر آن از سوی حکومت‌های وقت مورد انکار قرار گرفته و تلاش بیمارگونه‌ای در جهت قلب واقعیت و وانمود کردن این مسئله که گویا در ایران تنها یک ملت وجود دارد و آنهم ملت ایران و منظور از ملت ایران یعنی فارس، صورت گرفته است. این تلاشها امروز نیز از سوی حکومت ج. ۱۰ و وابستگان آن و در خارج کشور از سوی مدافعین نظام سلطنتی و برخی روشنفکران دیگر، با قدرت تمام جریان دارد.

علیرغم اینکه ملل غیر فارس ایران اکثریت نسبی جمعیت کشور را تشکیل میدهند، چه در دوران حکومت شاهی و چه در دوران حکومت شیخی تحت شدیدترین ستمها قرار داشته و دارند. شخصیت، هویت و غرور ملی و فرهنگی آنان همواره از سوی زمتگران ایران به خشن‌ترین شکل ممکن نقض شده و مورد انکار قرار گرفته است.

اگر رضاشاه با سرکوب اولین جمهوری و تخریب ایران راه بقدرت رسیدنش را هموار کرد، خمینی با سرکوب و وحشیانه جنبش ملی-دمکراتیک خلق ترکمن راه تثبیت حکومت ولایت فقیه را هموار ساخت. رضاشاه در سرکوبی ملت ترکمن روستای "سلاخ" را به آتش کشید و خمینی "بدلجه" را، محمدرضاشاه و بستگانش مقاومت روستائیان ترکمن در برابر غصب زمینهایشان را با گلوله و مسلسل پاسخ دادند، خمینی و اعوان و انصارش جنبش استرداد زمینهای غصبی روستائیان ترکمن را بهمان شکل پاسخ ندادند، و... اگر بخواهیم تک تک این جنایات و وحشیگریها را بر شماریم باندازه

ش. ۲۷۰-۲۱ شهریور ۱۳۷۰)

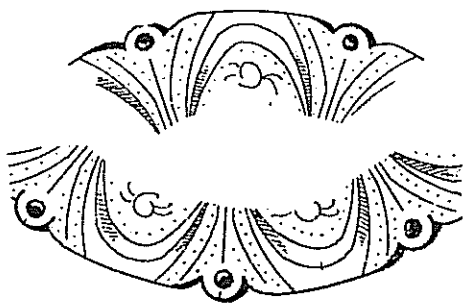
کنانه سلطانی به اینهمه سرکوبی و کشتار خونین نیز بسنده نکرده و بیک چند نشریه ای که بزبان ترکی در ایران منتشر میشود که بعضی از آنها مثل کیهان هوایی ترکی خط و سیاستهای شونیستی ج ۱۰ را تبلیغ میکند، اقدامی ضد ایرانی و خیانتی بزرگ قلمداد کرده و مینویسد:

"انتشار نشریات ضدایرانی چون "وارلیق" و "کیهان هوایی ترکی" ۲۰۰۰ تنهامشهورترین نمونه های این خیانت بزرگبه ایران از سوی حکومت خامنه ای- رفسنجانی است." (همانجا) و یکی دیگر از شونیستهای فارس حتی از نام ایران ناراحت است و خواستار تغییر نام کشور از ایران به "پارس" است. وی مینویسد "برای اعاده هویت تاریخی پر افتخار خود برای ایران فرض است که نام خارجی این کشور را دوباره بنام ملی *Persia* برگرداند"

(کیهان لندن- زرتنگار ۲۱ شهریور ۱۳۷۰) اینگونه اظهارات و اعتقادات جز توهین آشکار به دیگر ملل ساکن ایران و نقض حق حقوق آنها نیست.

شونیسم فارس همواره یکی از ارکان اصلی ایدئولوژیک حکومتهای ایران بوده است و مسئله آنها نقض حقوق ملل ساکن کشور و اعمال سلطه و اقتدار مستبدانه خود بر خلق های ایران است. مسئله مشترک همه شونیستهای فارس اعتقاد عمیق آنها به دیکتاتوری و استبداد و دشمنی بی پایان با استقلال، دموکراسی و آزادی خلقها، از جمله خلق ترکمن است.

ادامه دارد



موجودیت ملت ترکمن و دیگر ملل ایران را آشکارا انکار میکنند.

سلطنت طلبان شونیست علیرغم خصومت با ج ۱۰ در نفی واقعیت وجودی ملل تشکیل دهنده ایران هم نظر و متحدند. آنان اقدامات ج ۱۰ علیه خلقهای تحت ستم را تأیید کرده و به سرکوب بیشتر تشویق میکنند. اقدامات ستمگرانه ج ۱۰ علیه خلقهای ایران بی نیاز از شرح و تفسیر است، با اینهمه در اینجا تنها بیک نمونه کوچک و در عین حال عمیقاً وحشیانه و ضد بشری آن اشاره بکنیم،

"غروب روز دوشنبه ۲۲ بهمن گروهی از اهالی ترک آباد گنبد دهان به دهان خبر میدهند که یک ترکمن را گرفته اند، حد و حد هزار نفر از اهالی تحمیق شده جمع میشوند یک فوجوان ۱۷-۱۶ ساله بنام بهروز آخوندی را با کتک میآورند. او مرتب میگفت:

"نأ مه وریانگ، نأ مه وریانگیز؟ نأ منأ مه وریانگیز؟" (چرا میزنی؟ چرا میزنی؟ چرا میزنی؟) بیک نفر بنام کیهان ستاره سرا بیک تیر به ساق پایش زدو گفت: "راه برو" او نتوانست وزمین خورد. از درد به خود می پیچید. آنگاه به ران و شکمش شلیک کرد و در آخر به سرو صورتش رگبار بست. بعد از کشتن، شکم جسد را با سرنیزه پاره کرد و برای اینکه مردم راتهیب کندو اختلاف شیعه و سنی را دامن بزند گفت: "بیایید جسد رارو به قبله عمر کنید." و در این حال چند نفر دیگر جسد را گرفته و به اینطرف و آنطرف روی زمین میکشاندند. ۰۰۰"

(نشریه کار-اول اسفند ۱۳۵۸) این تنها یک نمونه کوچک ولی هولناک از وحشیگری شونیستهای اسلامی در حق خلق ترکمن است. و کنانه سلطانی شونیست سلطنت طلب در تأیید و تمجید از ج ۱۰ مینویسد "باید اذعان کرد که خمینی با همه جنایات سهمگین و ظلمهای بی سابقه اش به و ایرانی، در سالهای حکومتش هرگز در برابر توطئه های تجزیه ایران (یعنی جنبش حق طلبانه ملل تحت ستم ایران) تسلیم نشد و در برابر تجزیه طلبان (ملرزبان جنبش ملی خلقها) ایستادگی کرد." (کیهان لندن-

ی ر بوده شده و فریادهای دلخراش زنانی ر بوده میشدند طنین انداخت و پس از چند روزی کاروان آرام گاریهای ترکمنها که کالاهای معمولی را از جایی از خواجه نفس به گنبد میرد، بناگاه باشلیک رعیتهای ایرانی از کمینگاهی در نیستانها روبرو شد، پس سرهای ترکمنها آشکار در بازار استرآباد پخش و پلا گردید و مورد اهانت ساکنان خشمگین قرار گرفت. در همان شهر شبانگاه خانه تاجری بناگاه تاراج رفت، تاراجی بانسانه های آشکار از کارگردانی ترکمنها. حکومت آنگاه تدابیر "موثری" اتخاذ نمود. تلگرامهای رمزی درباره ضرورت مهار "وحشیان" به تهران روانه گشتو اعتباراتی برای سازماندهی گروه سرکوب درخواست گردید. در همان گاه چهره های سرشناس ایرانی کوشیدند میان قبایل جداگانه ترکمن چنددستگی ببندازند و اغلب در اینکار موفق شدند. در صحرا زد و خوردهای خرد و کلان در گرفت، دامها ر بوده شد، چندین نفر در زد و خوردها کشته شدند و خون برادران ریخته شد. این وضع اغلب بهانه ای برای ورود قوای ایرانی (ارتش) به ترکمن صحرا و آغاز مجدد مبارزه بود که در پیامد آن تنها فارسها، دهقانان ترکمن و دامها گزند میدیدند. چنین پیشامدی با شدت بیش یا کم هر سال تکرار میشد. نه تنها ربع نخست سده بیستم، بلکه سراسر دهه های پیشین در تاریخ ایران سرشار از چنین رویدادهای بود." (جنبش رهائبخش ترکمنهای ایران در سالهای ۲۵-۱۹۱۷ ص ۳۵)

متأسفانه شونیستهای عظمت طلب علاقه ای به دانستن و پذیرش این واقعیات ندارند چرا که اگر به این حقایق گری بگذارند مجبورند که هم به جنایات عدیده ای که در حق ملت ترکمن و دیگر ملل ایران روا داشته اند، باید اعتراف بکنند و هم واقعیت وجودی خلقهای چندگانه ایران را بپذیرند. لذا، بنفع آنها نیست که این واقعیات را قبول نمایند. از همین روست که دیرزمانی سیدضیالالدین طباطبائی میگفت "۹۹٪ اهالی ایران ملت واحدی اند که زبان، مذهب، و فرهنگ مشترک دارند." امروز نیز شونیستهای رنگارنگ صحبت از "ملت ایران" میکنند و بدین ترتیب

هو دىرليان "ماشدى ديان دوستيمه" اسير بوليب جدا دوشن ايليندن محمود

صبا يتر سلاميم

صبا بارسانگ يترگين تکه دوسته سلاميم
 اوقى مئینگ ديليمدن آسته آسته پیاميم
 اسير ليگين اشيندیم بوقدور بير دم آراميم
 اونینگ قايغى سى بيلان بيلينمز صبح و شاميم
 نيرده بولسا ساغ بولسين امان گلسين ايلينا

ايسلگيم دور خدايدان اسيرلار آزاد بولسين
 بو قايغى لار آيرلسين اونوديلسين ياد بولسين
 ويران چيليق دوزلسين يورديميز آباد بولسين
 خوشلوق ده گزسين ايليم الهه اما شاد بولسين
 شادبانلىق سايراسين بلبل لار اوز گلسينا

انا، آتا ايزينده گوزلارى گريان بولدى
 دوست يارانى اشيديب يور اكلارى قان بولدى
 دنيانگ ايشى جفا دور حاليم پريشان بولدى
 سربازليغام يامان درد عجيب دوران بولدى
 ديلا كده دور دوستلارى قاراشيارلار بولينا

بيله گزن يرلريم بوگون ياديمه دوشدى
 قايغيم يينه كوفالدى درديم باشيمدان آشدى
 ال مداما يادينده گونلام قايغى لى كشدى
 محمود آتا دوستينىنگ حقينده قوشغى قوشدى
 آيراليقدان سويليار قلم آليب الينا

□ گچن بير گون دوغان ديبب آغلاديم
 □ قان ياش توكوپ بوراك باغريم داغلاديم
 □ آي لار گچدى گلمدى اول، يونه من
 □ گلر بير گون ديبب كونگوم چاغلاديم

●●●

□ محبتينىنگ ساقى سيني گورسام من
 □ قول قاوشيريب خذماتيندا دورسام من
 □ اوندان باشقه اميديم يوق دنيادا
 □ يورك بريب يورك آليب يورسام من¹

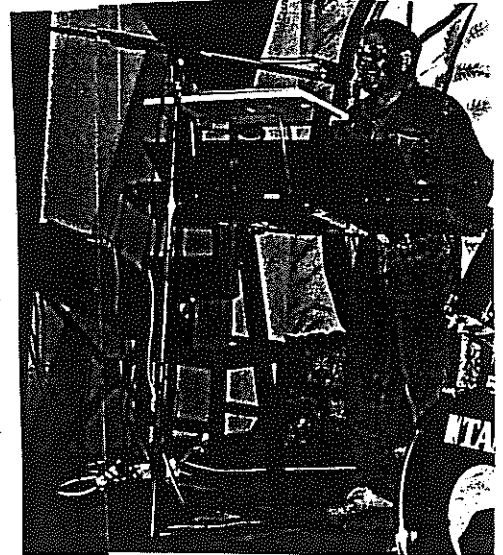
●●●

□ دوستيمينىنگ يانينده بولاسيم گليار
 □ ال مدام خوشلوعين گوراسم گليار
 □ اكرم گوراسم قينغى ليغنى
 □ درمان دى دردينسه ياراسيم گليار

●●●

□ ال مدام ايليمده طوى لار توتيلسين
 □ شادلىق گليب قايغينىنگ اوبى يقيلسين
 □ معشوق عاشيقينه مهربان باقىب
 □ عشق چاقماغى يوراك درده چاقيلسين

●●●



"ترکش آرازف" یکی از دست اندرکاران موسیقی ترکمن اخیرا سفری به سوئد داشت و مهمان ترکمنهای مقیم سوئد بود. از فرصت پیش آمده استفاده کردیم و گفتگویی کوتاه با ایشان درباره موسیقی بعمل آوردیم. متن این گفتگو جهت اطلاع و آگاهی خوانندگان در زیر درج میگردد:

س: لطفا خودتان را به خوانندگان ما معرفی کنید.

ج: اینجانب "ترکش آرازف" در دوم فوریه ۱۹۴۷ در یکی از روستاهای اطراف استان ماری بدینا آمدم و تحصیلات متوسطه ام را در شهر ماری پایان رساندم. در سال ۱۹۶۵ وارد دانشگاه پلی تکنیک عشق آباد شدم و در همانجا تحصیلاتم را پایان رساندم. س: لطفا در مورد چگونگی آشنایی خود با موسیقی منحصرا توضیحاتی بدهید. ج: اولین مشوق من به هنر موسیقی پدرم بود. وی موسیقی مردمش را دوست داشت و همیشه اوقات بیکاری خود را به نواختن "قوشه تار" میپرداخت. همین علاقه بیش از حد پدرم به موسیقی در من نیز تاثیر عمیق گذاشت و عشق و علاقه مرا برانگیخت بطوریکه هنوز هم آتش این عشق در قلبم شعله ور است. بعدها که بزرگتر شدم پرداختن به موسیقی بصورت جدیتر در زندگی من وارد شد. آن زمان که تحصیلات دوره متوسطه را در شهر ماری با تمام رساندم، عازم عشق آباد شدم و در دانشگاه این شهر ثبت نام نمودم. در اینجا امکانات زیادی بود که میتوانستم از آنها در جهت رشد و ارتقا خودم استفاده کنم. انرژی و نیروی زیادی در بهره گیری از امکانات و ارتقای خودم بخرج دادم. نتیجه آن این شد که در فستیوال موسیقی ترکمنستان در سالهای ۶۸-۱۹۶۷ برنده طلای آن دوره شدم. در سال ۱۹۶۹ نیز هیأت ژوری این فستیوال مدال نقره را به من اعطا کردند. در همین سالها از جانب گروه موسیقی ترکمنستان دعوت به همکاری شدم و با آنها از نزدیک کار نمودم. اولین استادان من "خوجه آنا دوردیف" معروف به "چال ساچ" و "آنه بردی آدانف" بود. مدتی نیز "عوض گلدی تکلیف" کمک کرد.

س: اگر ممکن است نظرتان را در باره تاریخ موسیقی ترکمن و شمطای از تاریخ آلات موسیقی ترکمن برابمان بگوئید.

ج: عموما موسیقی بیانگر احساسات انسانها و مردم یک ملت است. هر ملتی بنا به شیوه زندگی خود، موسیقی خاص خود را نیز داراست. گذشت زمان و تغییر شرایط موجب تغییر و تحول در موسیقی نیز میگردد و اشکال متفاوت و با کیفیت تری به آن میبخشد. موسیقی ما هم از این قاعده مستثنی نیست. موسیقی ترکمنی از قدمت بسیار طولانی برخوردار است و آهنگسازان معروف و گمنام بسیاری را در تاریخ خود تربیت کرده است.

در این باره "خداوردی دوردیف" کتاب ارزشمندی را به رشته تحریر آورده است که عموما با تکیه بر اسناد میباشد. همچنین "اسپینسکی" محقق روسی نیز گوشههایی از تاریخ موسیقی ترکمن را نگاشته است که در جایگاه خود دارای ارزش علمی است. در عین حال مکتوبات و روایات زیادی نیز بچاپ رسیده است. اما بطور کلی اطلاعات دقیق درباره موسیقی ترکمنی مربوط میشود به سالهای ۱۹۱۳ به بعد. قبل از آن عمدتا روایات و حکایات میباشند که سینه به سینه برای ما منتقل شده است. اما در مورد آلات موسیقی ترکمن باید بگویم که من دوتار (قوشه تار، قلمتئودیدگ دیلی تئودیدگ، قازوو و قهق) را بعنوان ابزار و آلات ویژه موسیقی ترکمن می شناسم. در مورد "قه حق" روایات زیادی است.

احتمالا درست هم شاید این باشد که آن در میان موسیقی ترکمن بیش از صد سال نیست که البته در مورد آن بعدا توضیح خواهم داد. ابتدا اجازه بدهید کمی درباره "قوشه تار" صحبت کنم. روایتی در این باره است که جنبه مذهبی دارد. طبق این روایت سازنده "دوتار" یکی از یاران حضرت علی به اسم "بابا قنبر" است. "بابا قنبر" از اسب حضرت علی نگهداری میکرد و در واقع "سیس" حضرت علی بوده است. مقبره این شخص یعنی "بابا قنبر" در ماری است. طبق این روایت "بابا قنبر" در حین بازی با سیم و چوب متوجه میشود که وسیلهای درست کرده که از آن صدای خوشایندی بر میخیزد. بعدا آن را تکامل میبخشد و شروع به نواختن میکند. اسب حضرت علی از نواختن دوتار "بابا قنبر" خوشش میآمده، بطوریکه هنگام شنیدن آهنگ "قوشه تار" از خوردن غذای خود نیز باز میمانده است. بالاخره روزی حضرت علی متوجه میشود و "بابا قنبر" دوتار خود را میبخشد. این روایت داستانهای زیادی دارد و صرفنظر از درستی یا عدم صحت آن این روایتها بیانگر قدمت تاریخی دوتار است.

اما در مورد "قه حق" که یک مقداری هم بحث انگیز است، برخی از اهل موسیقی دانان ما معتقدند که "قه حق" از آلات موسیقی ترکمن نبوده، بلکه از جنوب یعنی از طرفهای ایران به موسیقی ما وارد شده است. این تفسیر بنظر من هم درست میآید. چرا که "قه حق" نیز مثل "نی لیک" و یا "قوشه تار" از دول در میان موسیقی

ترکمنها میبود، امروز همگان از آن بیگانه میزان استفاده میکردندو بحث انگیز نمی بود ولی میدانیم که قه حق "در طرفهای جنوب ترکمنستان شوروی یعنی نبت داغ، قاری قلا زودتر مورد استفاده قرار گرفته و در بخشهای شمالی ترکمنستان مثلا در ماری یا تجن دیرتر. من میتوانم بگویم هر چند که شاید دقیق نباشد، که "قه حق" را اولین بار "سایار بکی" نامی یا پدر ایشان بسه همراه مختومقلی قارلی یف به میان ترکمنها آورده است. که سابقه این موضوع کمتر از صد سال است. حتی "اسپینسکی" در تحقیقات خود از همه ابزار و آلات موسیقی ترکمن نام میبرد ولی کلمتای درباره "قه حق" ننوشته است. با توجه به این مسائل است که میگویم "قه حق" بعدها وارد موسیقی ما شده است.

س: خیلیها بر این باورند که موسیقی ترکمن به مقدار زیادی با غم و غصه همراه است، نظر شما در این باره چیست؟

ج: قبلا نیز گفتم که موسیقی احساسات درونی انسانها را بیان میکند. ما چیزهایی را که به زبان عادی و معمولی نمیتوانیم بگوئیم، از زبان دوتار و بطور کلی بوسیله موسیقی بیان میکنیم. در نظر بگیریید ما ترکمنها از نظر نفوس کم هستیم. بعلاوه ما را چند پاره کردهاند، حکام قدرتمند ما را در افغانستان و ایران همیشه سرکوب کردهاند، زندگی ما بسیار سخت بوده و سرزمینمان تا چشم کار میکند شن و ماسه است. از میان اینهمه خون دل خوردنها، رنجها و دردها، موسیقی ما چه چیزی را بیان خواهد کرد؟ آهنگ شاد، زمینیسه شادی آفرین نیاز دارد، چه کسی میتواند در زیر اینهمه فشار اجتماعی، اقتصادی، آواها و نواهای شاد بنوازد. من فکر میکنم ما زمانی موفقیت جدی در خلق آهنگهای شاد کسب خواهیم کرد که قازاقوم" ما تبدیل به گلستان شود. از غم و اندوه، درد و رنج خبری نباشد. سرکوبیها جایش را بادوستی و محبت عوض کند. این مسائل فقط خاص ترکمنها نیست. تمامی ملت های تحت جبر و ستم اینگونه اند. موسیقی همه آنها نوای درد و رنج زندگی آنهاست.

س: اگر برایتان مقدور باشد کمی هم "پروستریکا" و تاثیر آن بر موقعیت فعلی موسیقی ترکمن بگوئید.

ج: پروستریکا یک مسئله جدی و عمومی برای ملت ما و دیگر ملل شوروی بود. پروستریکا پیام آور دمکراسی بود. هر روز که میگردد، به میزان گسترش دمکراسی در کشور افزوده میشود. طبعاً پروستریکا و دمکراسی بر کلیه عرصه های اجتماعی - سیاسی و فرهنگی تاثیرات خود را گذاشته و میگذارد. موسیقی نیز از این تاثیر بی بهره نبوده است.

بعد از آغاز پروستریکا یعنی از سال ۱۹۸۵ به اینطرف حقوق نوازندگان و باخشیها به میزان قابل توجهی بالا رفت و به باخشیها و نوازندگان و آهنگ سازان اجازه داده شد که از استعدادهای خود استفاده کنند و هر چیزی را که خود هنرمند و ملت او دوست دارد، بیاقریند و عرضه کند. قبل تر اینگونه نبود. آنچه

بکنار بگذاریم و یا زیر ضرب ببریم. اما اینگونه هم نباشیم که در دفاع از شیوهها و ابزار سنتی، به مخالفت موسیقی مدرن برخیزیم. من با هر دوتای آنها مخالفم چه آنهایی که بنام حفظ سنت، نوآوری را سرکوب میکنند و چه با آنهایی که زیر پوشش نوآوری، موسیقی سنتی را تخطئه میکنند.

س: و اما سؤال آخر، آقای "ترکش" شما آینده موسیقی و ساز و آواز ترکمنی را چگونه می‌بینید؟

ج: من احساس نسبت به آینده بسیار امید بخش است. فکر میکنم در آینده ما حرفهای جدیدتری در عرصه موسیقی ترکمن برای دنیا داشته باشیم، با اتکا به دمکراسی و به همت موسیقیدانان و آهنگسازان و باخشی‌های توانا و جوانان و مردم آهنگ دوست ترکمن، بسوی دستاوردهای بسیار جدید و جدی پیش خواهیم رفت. آقای "ترکش" از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه قبول کردید، تشکر میکنیم.

همه اینها مرهون پروستریکا است. اگر تحول در کشور ما نبود، من چگونه میتوانستم الان در سوئد با شما گفتگو و مصاحبه کنم.

س: رابطه موسیقی سنتی و موسیقی جدید را چگونه می‌بینید؟

ج: من قبلا در باره آلات موسیقی ترکمنی مختصرا گفتم. اما آلات موسیقی هم مثل همه چیزها با پیشرفت زمان و تغییر شرایط با ویژگیهای زمانه متحول میشود. ملتها در کنار موسیقی سنتی خود از آلات جدیدتری نیز بهره میگیرند که آنها اکنون حدود ۱۲۰ سال است که به موسیقی ما هم وارد شده‌اند. و هر روز نیز شکلهای جدیدتر و پیشرفته‌تری در موسیقی بکار گرفته میشود. من در این رابطه نیز خوشحال هستم که ما نیز مثل دیگر ملل از ابزار و وسایل جدید و شیوههای جدید استفاده میکنیم. و به کمک این آلات مدرن نواهایی تقریبا مشابه نواهای ابزار سنتی خود در میآوریم. اما از این بابت نگران هستیم که این مسئله باعث بفراموشی سپرده شدن آلات موسیقی سنتی ما نگردد.

دوئتا و غیره برای ما عزیز هستند و آلات موسیقی ملی و سنتی ما را تشکیل میدهند و ما حق نداریم اینها را کلا

که حکومت میخواست همان نیز تولید میشد، امروز از این لحاظ تا حدود زیادی مسئله حل شده است. مسئله دیگر اینکه در گذشته هر هنرمندی در شوروی و تقریبا همه نوازندگان، باخشی‌ها و آهنگ سازان بنوعی کارمند دولت بودند. مخصوصا نوازندگان و باخشی‌های ما مجبور بودند که سالی ۱۷۶ کنسرت در مناطق گوناگون اجرا کنند، این مسئله باعث میشد که خلاقیت و نوآوری هنری افت جدی کند چون هیچکس وقت پیدا نمیکرد که فکر کند علاوه بر آن رابطه هنرمند با خانواده اش نیز مختل میشد و این عامل نیز بنوبه خود نقش بازدارنده در روحیه و خلاقیت هنرمند ایفا میکرد.

یک مثال زنده در رابطه با این مسئله میزنم. ما در قبل نمیتوانستیم در مورد ترکمنهای خارج از شوروی فکر کنیم. فکر کردن به آنها خودبخود برابر با محکومیت بود. اما امروز وضع فرق کرده، بطور نمونه چند روز آینده فستیوال موسیقی ترکمنی در عشق آباد برگزار میشود که به آن نه فقط از ترکمنهای افغانستان و ایران و بلکه از ازبکها و تاجیکها نیز دعوت شده است. این فستیوال‌ها برای تبادل تجربه بسیار مفید است.

منتشر شد

نام: تورکمن ناقئل لاری
گرد آورنده: الف - ایللی
قیمت: ۳۵ کرون

کتاب "تورکمن ناقئل لاری" مجموعه ضرب المثل‌های ترکمنی منتشر شد. در این مجموعه بیش از یکپزار و پانصد و پنجاه ضرب المثل ترکمنی بگوشش الف ایللی گردآوری شده است. کتاب دارای یک مقدمه توضیحی درباره درست خواندن ضرب المثلها میباشد که در این مقدمه از جمله گفته شده است که "از آنجا که در میان ترکمنهای ایران، هنوز القای تدوین شده قابل استنادی وجود ندارد، برای درست خواندن ضرب المثل‌های فوق، ناچارا برای برخی صداها که اساسا در زبان فارسی وجود ندارد و یا حداقل بصورت صدای مستقل موجود نیستند، از علائم مشروطی استفاده شده است."

الف - ایللی از علاقمندان، مطلعین و صاحب نظران دعوت کرده است که جهت غنا و تکمیل این مجموعه چنانچه ضرب المثل‌هایی را میدانند که در این کتاب آورده نشده، به ایشان ارسال نمایند تا در چاپ بعدی آنها را درج کنند.

ضرب المثلها بر حسب موضوع دسته بندی شده و هر موضوع با تیتیر معینی از موضوعات دیگر تفکیک شده، که مجموعا ۲۰ موضوع را در بر میگیرد.

علاقمندان دریافت این کتاب میتوانند با ارسال قیمت و هزینه پستی کتاب به آدرس نشریه "تازه بول" آنرا تهیه نمایند.

تورکمن

ناقئل لاری



مقاله: الف ایللی

Turkman _ Naghellari

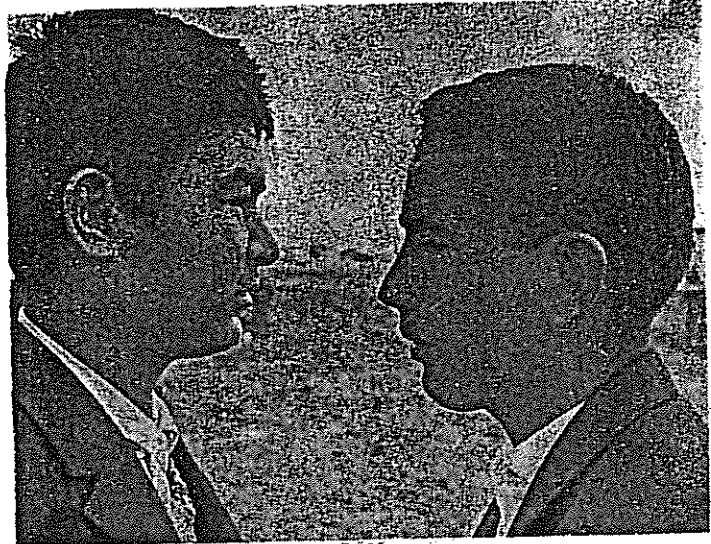
A. Iilly
Sweden 1991

نامه‌های خوانندگان

خواننده عزیز "وحید" مطلب شما با عنوان "عصبانیت نشریه ترکمنستان از چیست" بدست ما رسید. از ارسال مطلب تشکر میکنیم و در انتظار مطالب تازه‌تر شما هستیم.

ترکمنهای ایران

هوشنگ بورکیم



نوشته شده است، در همان کتاب «ترکمن و اینچه برون»: «ترکمن‌های اینچه برون هم برای پسرهایشان - چه به مدرسه بروند و چه نروند - از همان ده دوازده سالگی زن می‌گیرند، یا می‌خرند. همین درست‌تر که بگوئیم می‌خرند. سن و سال عروس را هم از سن و سال داماد می‌شود دانست. یعنی وقتی که داماد پسر دوازده ساله‌ئی باشد، حداکثر سن عروس از هشت ده سال که بیشتر نمی‌شود، بگذریم از موارد استثنائی. این کمی سن ازدواج نه برای تفرعن و تفخر است، که بعله ببینید ما قادریم برای پسر ده دوازده ساله خودمان هم زن بگیریم، و نه پیاس اجرای فرایض دینی محض که سن ازدواج دختر و پسر را در همین حدودها تعیین کرده است.

ترکمن، ازدواج را از همان قدیم به دیده‌ئی یکی از عادات زندگی و به تعبیری دیگر مانند هر امر طبیعی - چنانکه هست - می‌بیند. وقتی که زندگی بی‌هیچ آرمانی یا بی‌هیچ آرزوی جاه و جلال و اسم و رسم و شهرت، همان تولد باشد و رشد و تکثیر و مرگ، چرا این میل و اشتیاق طبیعی را از خود دریغ کنند. زن داشتن و زاد و ولد کردن بر قدرت خودشان و طایفه خودشان هم می‌افزود. چرا که هر کس خویشتن را بیشتر داشت، یا به مقیاس بزرگتر، هر طایفه‌ئی که خانوارها و اعضاء بیشتر داشت، قویتر بود و مصون از تجاوز طایفه‌های دیگر. بنابراین نه فقط برای بقای زندگی - تولید نسل - بلکه برای حمایت از زندگی هم محتاج تکثیر و زاد و ولد بیشتر بودند. به همین سببها بود که زن خریدنی شد و گرفتنی. زیرا خانواده‌ئی یا طایفه‌ئی که زنی را به خانواده‌ئی یا طایفه‌ئی دیگر می‌دهد، باید بتواند زنی را هم درازاء آن به خانواده یا طایفه خود بیاورد، تا نیروی تکثیر و زاد و ولد ناتوان نماند. ازدواج و مراسم عروسی ترکمنها نکات و مراحل دارد

پوشیده از رمز و اسرار که کلید هر رمز را باید در زندگی گذشته آنان و شرایط آن و عوامل تاریخ اجتماعی آنان

در این نژاد: موهای سر سیاه و خشن وزیر، ولی موهای چهره و تن بسیار کم و لطیف و کم رشد است. رنگ پوست تن میل به زردی دارد. انگشتها و سرانگشتها باریک است. در چهره استخوان بالائی گونه پهن و برجسته، چشمها به رنگ قهوه‌ئی تیره و تنگ و گوشه‌های آن در زیر پلك روئی پنهان است. بعلاوه دو گوشه بیرونی چشم معمولا اندکی بالاتر از دو گوشه دیگر قرار دارد. فاصله ابروها از هم زیاد است. بینی کوچک و اندازه ارتفاع قاعده بینی در مقایسه با عرض آن کمتر است. اندامهای بدن...

اینک ببینیم که ترکمنهای اترك چه اندازه دارای این خصوصیات هستند. نه فقط در ترکمنهای اترك، بلکه در تمام دشت گرگان (ترکمن صحرا) به ندرت می‌توان کسانی را پیدا کرد که همه آن علائم در آنها باشد. البته، کسانی که یکی یا چند يك از این خصوصیات را داشته باشند کم نیستند ولی به همان اندازه کسانی هم هستند که نه فقط هیچ يك را ندارند بلکه دارای علائم مغایر آن می‌باشند. مثلا ابروهای پر پشت

و پیوسته دارند، یا بینی بلندی دارند که اندازه ارتفاع قاعده بینی در مقایسه با عرض آن بیشتر است. یا انگشتها و سر انگشتهای کلفت دارند. در چهره و تن آنان موهای پر پشت می‌روید.

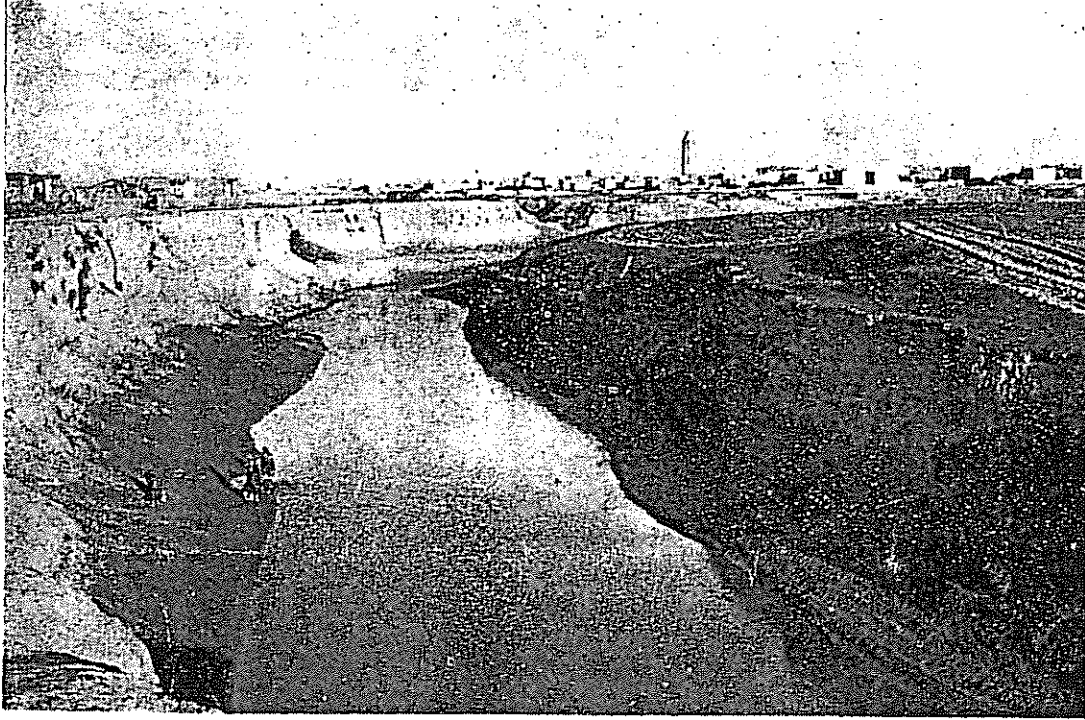
بسیاری دیده شدند - در هر جای ترکمن صحرا - که از هر نظر قیافه مازندرانها و استرآبادیها و کردهای قوچانی را داشتند و فقط وقتی به حرف آمدند معلوم شد که اهل ترکمن صحرا هستند.

در اینچه برون، کسی که بیشتر از همه علائم نژاد مغولی در او دیده شد جوانی است بیست ساله (آقای محمد حسن پور) و دو تصویرش را - به نیم رخ و روبرو - در کنار جوانی نوزده

ساله (آقای نور محمد مهرورز) می‌بینیم که تقریباً فاقد علائم نژاد مغولی است. بعلاوه، تصویری هم از چهره پدر همین جوان اخیر (مهرورز) با چهره يك اینچه برونی دیگر دیده می‌شود...

و این هم مطلبی که بر شرح «ازدواج و مراسم عروسی»

بائین : رودخانه گرگان
و دورنمای گنبد کاووس



از سن وسال ازدواج در اینچه برون آگاه شدیم و دانستیم که دختر را برای پسرهایشان می‌خرند. از همینجا معلوم است که مرحله اول ازدواج تعیین قیمت عروس آینده است، با حساب و کتابهایی که خودشان دارند. مثلا اگر این عروس يك بار ازدواج کرده بود و بیوه شده است، قیمتش از قیمت معمولی چند هزار تومان بیشتر است»

اکنون که در این گفتار مجال آشنائی با هنرهای عامیانه‌شان را پیدا نکرده‌ایم، درازاء آن حد اقل یکی از ترانه‌های زیبایی را که دختران اینچه برونی در شبهای مهتاب و روی به‌ماه می‌سرایند بخوانیم، تا از پرتو عواطف آن انسانها بی‌خبر نمائیم که حتی در صحرا و آلاچیق نیز اینهمه شاعرانه است :

« . . . گل کوثر، گل کوثر !

از کوه بلند سنگی باد می‌وزد

و بوته‌های بلند صحرا به خواب رفته‌اند .

پدرم در میان، و پسران جوان او به دورش می‌رقصند،

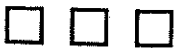
چه رقص خوشی .

مهتاب از کجاست ؟

باد از کجاست ؟

پس، برادرم کو ؟

گل کوثر، گل کوثر !»



جستجو کرد. ممکن است يك شهر نشین بسیاری از نکات مراسم ازدواج ترکمنهارا به دیده عیب یاطنز واستهزاء ببیند. در این صورت بهتر می‌شود ابتدا به نکات و مراحل ازدواج شهر خود بیاندیشد و عیب‌جوئی را از همانجا آسانتر شروع کند.



نگاهی به تحولات شوروی امید

فوق نمایان شده بود. کودتاگران با تحلیل وضعیت بحرانی جامعه که از هر سو نوای جدائیها سر داده میشد و در مناطق مختلفه هر روز حکایت از شدت یافتن درگیریهای قومی و ملی را میکرد، اقدام به پس گرفتن مواضع از دست داده شدند.

کودتاگران، گارباچف را نیز چون خروشچف در کریمه بازداشت کرده و بیک کودتای کلاسیک حزبی دست زدند. برای تحکیم قدرت خویش، آنان رادیو - تلویزیون، ارتش و ک.گ.ب را در اختیار داشتند. کودتاگران تحلیلی بغایت ذهنی از تاثیر پروسترویکا در میان مردم و ارتش داشته و نیروی هواداران دمکراسی را جدی نگرفته بودند، پارامترهای جهانی نیز مناسب با شرایط کودتا نبود. در عرصه جهانی نیروی قابل توجهی از پروسترویکا حمایت میکردند. گارباچف که در حزب و دولت سیاست میانروانهای را دنبال میکرد، تا حدودی نقطه اشتراک جناحهای مختلف حزب و دولت بود و به مخالفان فکری نوسازی در حزب و ارتش و ۰۰ اعتماد غیر ضرور داشت. گارباچف در اولین کنفرانس مطبوعاتی خویش گفت: درسهایی سختی از خیانت نزدیکترین دستیارانش گرفته است. و روز بیست و چهارم وگوستی از مقام دبیر کلی حزب استعفا داد.

حزب کمونیست شوروی در يك حالت آچماز قرار گرفته است. در اکثر مناطق فعالیت حزب ممنوع اعلام گردیده و موج کمونیست ستیزی در میان مردم روز بروز قویتر میشود. اینک جامعه شوروی درحالت فوق العاده بحرانی بسر میبرد و تورم سیر صعودی طی میکند. اقتصاددانان شوروی اعلام کردهاند که موج تورم در ماههای آینده باز هم سیر صعودی طی خواهد کرد. در این زمینه شواردناده اعلام کرد تورم به شدت افزایش یافته و زندگی برای مردم سخت شده است. اگر اوضاع به همین منوال باشد، نمیتوان کشور را کنترل کرد و آنوقت که مردم به خیابانها بریزند، معلوم نیست که از کدام شعار و از چه کسی پیروی خواهند کرد.

اکنون در شوروی مرحله انتقال و تغییر و تحولات بزرگی در جریان است. مسئولین حکومتی بعد از کودتا بیک سری تصفیه در سطوح مختلف ارگانهای دولتی دست زدند و از سویی برای گذار به يك مرحله جدید، بیک تغییر بنیادی در قانون اساسی متوسل شدند و در روز ۱۴ شهریور ماه در کنگره نمایندگان ملت شوروی تشکیل شد و در آن نمایندگان به توافق رسیدند که قدرت عالی در دست شورای عالی یسا پارلمان باشد. در شورای اتحاد از هر جمهوری بیست نماینده که توسط پارلمان جمهوریها انتخاب میشدند و شورای کشور متشکل از رهبران جمهوریها خواهند بود. اینک قدرت حکومتی از کرملین به مرکز جمهوریها منتقل شده است.

شورای کشور در روز ۱۵ شهریور ماه طی يك تصمیم تاریخی استقلال سه جمهوری بالتیک، یعنی لیتوانی، استونی و لتونی را اعلام کردند. اکنون بیش از سی و هفت کشور جهان استقلال جمهوری های بالتیک را برسمیت شناختنند. □

۳۵ تا ۴۰ درصد کل بودجه کشور بود، تقلیل داد. از اینروست که بودجه نظامی سال ۹۰ که شامل ۶۵ میلیارد روبل بود، را در سال ۹۱ به ۴۰ میلیارد روبل کاهش داد و در گامهای بعدی برای از بین بردن سلاحهای اتمی اروپا طرحهای مشخصی به غول غرب ارائه کرد. روند فوق باعث قطع تبلیغات جنگ سرد و در نتیجه خروج نیروهای شوروی از بلوک شرق و عدم کمکهای بلاعوض جنبشهای رهاثیخس شد. شوروی که به غول نظامی با پایهای نحیف اقتصادی در جهان معروف بود، برای بهبود وضع اقتصادی نیاز مبرم به دستاوردهای جدید تکنولوژی داشت. از اینرو بسودن نشان دادن چراغ سبز به دنیای غرب امکان بهبود اقتصادی با دشواریهای جدی مواجه میشد. دنیای غرب شرط همکاری با شوروی را در عرصه های مختلف، ماکسول به بازنگری آنان به حوزه اقتصاد متمرکز و حقوق بشر و مسائلی از ایندست قرار دادند. دولتمردان شوروی که در سال ۹۰ با کسری بودجه ۵۸ میلیارد روبل و بدهی خارجی ۵۰ میلیارد دلار روبرو بودند، ناچاراً به بخشهای خصوصی که در عرصه تولید و خدمات اجتماعی، توانائیهای از خود نشان داده بود، اجازه فعالیت دادند و از سویی در عرصه کشاورزی و دامداری نیز تجدید نظر اساسی کردند. آنان از سیاست اقتصاد متمرکز که شریان اقتصادی جامعه را که در انحصار حزب و دولت بود، از رئیس برنامه خویش حذف کردند و به نقش اقتصاد بازار توجه لازم را مبدول داشتند.

حلقه مرکزی پروسترویکا که دفاع از دمکراسی، آزادیهای احزاب، آزادی فردی و اجتماعی و ۰۰ بود و در این جهت گامهایی جدی برای شکستن دیوار عدم اعتماد در میان مردم برداشته بودند، علیرغم اینکه تغییر تحولات جدی از راس هرم حکومتی آغاز شده و در ابتدای حرکت با بی اعتمادی جدی مردم روبرو بود، ولی در پروسه به نیرویی بزرگ مبدل شده بود. در جریان کودتا پتانسیل و توان نیروهای حامی دمکراسی و آزادی بخوبی قابل محک زدن بود.

نیروهای راست گرای حزب با تعمیق یافتن روند پروسترویکا، ضربات جدی به موقعیت اجتماعی آنان وارد شده بود به ویژه بعد از کنگره بیست و هفت حیطة قدرت و نفوذ آنان در ارگانهای حزبی و دولتی محدود و محدودتر شد، برای تسخیر دژهای از دست رفته به تکاپوی جدی افتادند. با وجود اینکه افسران عالی رتبه و ک.گ.ب که در آغاز حرکت با روند پروسترویکا موافق بودند، در جریان تعمیق یافتن و با از دست دادن بخشهای عمده دستاوردهای عصر طلایی سوسیالیسم واقعا موجود به سمت همکاری با جناح راست حزب تمایلی جدی نشان دادند. قابل ذکر است که با آغاز تغییر و تحولات جدی و در نتیجه با رشد و تورم و کمبود ارزاق عمومی در اقشار مختلف مردم نارضائیهای جدی و جو بدبینی به روند

حوادثی که در چند سال گذشته بلوک شرق را به لرزه در آورده بود، در ماه گذشته مرکز امپراطوری اولین مولودگامه سوسیالیسم واقعا موجود را نیز تکانی جدی داد. حوادثی که میرفت منظره میدان تین آتن چین را در اذهان تداعی نماید. نیروهای تحول طلب در جامعه شوروی را سرکوب کند، با ناکامی جدی روبرو شد. هواداران پروسترویکا که در بیداری افکار عمومی نقش جدی داشتند، در جامعه به نیروی قابل انکابی مبدل گشتند. آنان که در به اهتزاز در آوردن پرچم دمکراسی اقتصاد بازار، دولت غیر ایدئولوژیک و ۰۰ در جامعه سهم بزرگی داشتند، با آزمونی بس بزرگ روبرو شدهاند. برای نیروهای تحول طلب دو راه ممکن در برخورد با کودتاگران بود، یکی سر تسلیم فرود آوردن در برابر عمل انجام شده چون گذشتگان خویش و یا مقاومت و دفاع از دستاوردهای پروسترویکا. دولتمردان شوروی در حیاتی سیاسی خویش شاهد حوادث گوناگون نظیر حوادث اخیر بودند. در جامعه شوروی دولتمردان رانده شده از حاکمیت همیشه به نسیان تاریخ سپرده میشدند و بازتاب علل برکناری آنان غالباً بیماری، تصادف و غیره ذکر میکردید.

هواداران پروسترویکا با آگاهی از تاریخ جامعه خویش با شناخت شگردهای حریفان به آلترناتیو دوم که همانا مقاومت و پایداری است، روی آوردند. آنان بخوبی میدانستند که پلهای پشت سرشان کاملاً خراب و غیر قابل استفاده است. بدین جهت بود که بوریس یلسین در فردای کودتا فریاد زد: سربازان، افسران، و ژنرالها، ابرهای ترور و دیکتاتوری در آسمان سراسر کشور پدیدار شدهاند. هواداران دمکراسی بخوبی میدانستند برای خنثی کردن کودتا باید موتور اصلی کودتا (ارتش) را از کار انداخت.

نیروهای نظامی که با تردید و عدم اعتماد وارد صحنه شده بودند، با حضور فعال مردم در مرکز حوادث به انفعال جدی کشیده شدهاند.

علل کودتا و شکست آن: شراره پروسترویکا که با روی کار آمدن آندریف سر از خاکستر جامعه شوروی بر آورده بود، بعد از روی کار آمدن گارباچف شعله آن شعاع بیشتری را تحت پوشش قرار داد. او در آغاز راه با وجود نیروی فوق العاده اندک در آپارات رهبری حزب دست به اقدامات جدی در عرصه داخلی و خارجی زد. او با فریاد رسا ناهنجاریهای جامعه خویش را در عرصه اقتصاد، سیاست، خدمات اجتماعی، حقوق زنان، وضع کودکان و ۰۰ به جهانیان اعلام داشت و خواهان تجدید نظر در روابط داخلی و خارجی شد. سیاست اقتصادی گارباچف، در واقع مهمترین بخشهای اصلاحات اوست که در پروسترویکا سهم عمدتای را بخود اختصاص داد. نبودن او نیاز مبرم تزریق تکنولوژی را به همه شاخه های اقتصادی، در راس برنامه خویش قرار داد. در اقدامات اولیه برای بهبود وضع اقتصادی از هزینه های نظامی که شامل

پرداختی کلیشه ای از قصه ای آشفته

در نیمه دوم فیلم بسوی کلیشه‌های معمولی از سنت‌های قوم‌ی و ملی ترکمن صحرا می‌رود، بی‌آنکه نه فضای ترکمن صحرا را داشته باشیم و نه آدمهایش را، نه هیچیک از همه این کلیشه‌های ادبی را، بنابر این اجرا بیشتر به یک نمایش تاتری و بومی و محلی می‌رسد از کلیشه‌هایی ادبی که یادآور قصه‌های ترکمنی هستند: پیری که در به‌جنگ آوردن دختر محبوسش باید با اسب به «اوبه» او برود و او را بدزدد و در یک نمای باز و وسیع از یک دشت با غلف‌های بلند بسوی افق بتازند. این کلیشه‌ها چه اجرا شوند و چه نشوند آنقدر مستعمل‌اند که قادر به ساختن زبان حماسی و یا «اسطوره» نیستند. اساساً وقتی کارگردان حتی قادر به حفظ خط روایی قصه نیست، دیگر چه نیازیست به توضیح این که زبان اسطوره‌های ساخته نمی‌شود که نه فقط این تعادل و توازن از کار در نمی‌آید که حتی کلیشه‌ها هم قادر به ساختن فضای ترکمن صحرا نیستند.

آقای سجادی را به‌خوبی می‌توان به‌عنوان شخصیتی نمونه از نسل جوانی گرفت که بعد از انقلاب به‌سینما روی آوردند این جوانها یا از پیشینه سینمای آماطور و هشت میلمتری آمدند یا از پشت میز مدرسه و کلاس و درس، یا از مطبوعات آمدند و از تالارهای تاریک سینما، یا از پشت دوربین‌های حرفه‌ای‌ها به‌عنوان دستیار، در گزله فقط همه مشکل سینمای ایران نهفته است: فقدان تداوم و حفظ یک خط داستانی، ارائه یک فکر یا طرح اولیه (و اغلب زیبا) به‌شکل یک فیلمنامه منسجم، داستان‌گویی و حفظ یک خط ساده روایی، ریختن هر محتوا و پیام و مقصود در قالب این فیلمنامه یا قصه، فقدان کامل یک پرداخت منسجم سینمایی، دشواری در گفتگو نویسی... بلکه مشکلات آقای سجادی هم در نهایت برجستگی خود را نشان می‌دهند: عدم توفیق در از کار آوردن فضایی اسطوره‌ای و حماسی - و حتی جغرافیایی - در از کار در آوردن «عشق» در از کار در آوردن روابط عاطفی (با یک استثناء، در «جدال») و در نهایت رسیدن به‌تصنع و دور شدن از هر نوع شور و احساس، آنهم در فیلمی که اساساً فقط با این دستمایه باید سر و کار داشته باشد. ■

دعوی لفظی با همان کلمات قدیمی شکل می‌گیرد و اعلام می‌کند که اقدام فه‌رمان فیلم در صحنه قبل یک سنت‌شکنی بوده است. اما کدام سنت؟ به‌نمونه دیگر نگاهی بیندازیم: حاصل بیش از نیمی‌ساعت کوشش کارگردان در توضیح و نمایش اصرار فه‌رمان فیلم در به‌جنگ آوردن گزله که ما عشق فه‌رمان فیلم را به او می‌بینیم و کوشش او برای دزدیدن اسب - سرانجام به آنجا می‌رسد که فه‌رمان ما در یک نمای متوسط می‌ایستد و چون بازیگری بر صحنه تاتر شهر - در جشنواره نمایش‌های دفعه فجر، در یک نمایش از مثلاً ترکمن صحرا، زیر نور Spot Light می‌گوید که حالا با غرورش چه کند؟ دایی به‌او می‌گوید که غرور خانوادگی لکه‌دار شده است؟

از نیمه دوم فیلم سردرگمی ما به‌پرداخت کارگردان هم منتقل می‌شود و تداوم سینمایی از دست می‌رود. فیلم به‌باره پاره صحنه‌های گسسته و مجزا از یکدیگر بدل می‌شوند که به‌شکلی تند و پرداخت نشده، با تمهیدات سینمایی بسیار روشن و ساده‌انگارانه اجرا شده‌اند: پدر دختر به‌پسر می‌گوید که دخترش را به‌مرد بزدلی که از یک مسابقه اسب‌سواری با او می‌ترسد نمی‌دهد. دوربین زاویه دید را عوض می‌کند، پسر سوار بر اسب در نمایی دور یک دایره می‌زند و برمی‌گردد. دوربین نمای متوسط پدر دختر را نشان می‌دهد که با لبخندی بر لب رضایت خود را ابراز می‌دارد. کارگردان پرداخت و میزانشی خشن و سریع و مقطع را انتخاب کرده است. این نوع اجراء که در تعطیلی و تدوین هم - لاقول در نیمه اول فیلم رعایت شده است جابه‌جا شکل‌های کودکانه به‌خود می‌گیرد. دوربین نه یکبار که بارها به‌چشم اسب نزدیک می‌شود و یک نمای درشت از چشم اسب تمام قاب را پر می‌کند و مکث می‌کند. تکلیف ما با صحنه بعد روشن نیست، آیا نمای بعدی از چشم اسب است؟ و تازه، چه چیز را فرارست برساند؟ بیش از حد نما از لابلای پای این و آن، لابلای چرخ درشکه و ارابه، از سطح آب، زیر شکم اسب و انواع و اقسام این نوع تمهیدات ساده‌انگارانه سینمایی داریم. دوربین بارها به‌چهره‌ها نزدیک می‌شود. به‌چشم دختر، به‌صورت فه‌رمان، به‌چهره مادر که دیالوگی نامربوط و نامرتبط را می‌گوید.

گزله فیلمی‌ست بد، آشفته و سردرگم، که قادر به حفظ تداوم در تعریف یک خط داستانی ساده هم نیست، که فاقد یک چهارچوب ساختمانی یکدست و مشخص است، که قصه بد و آشفته و پر از شاخ و برگ‌های زائد و حواشی بی‌فایده‌اش را هم با پرداخت سینمایی ساده انگارانه‌ای تعریف می‌کند، یعنی می‌کوشد که تعریف کند، که... این «بهترین فیلم آقای سجادی»، که «صادق و صمیمی»، و «البته با نقص‌هایی قابل اغماض» ساخته شده است بیشتر نمایش شکست آقای سجادی در کلنجار همیشگی‌اش برای به‌جنگ آوردن زبانی «حماسی» و تلفیق «اسطوره» و واقعیت معاصر، برای برقراری رابطه و تعادل و توازن بین روایت یک قصه ساده و بیانی حماسی و به‌جنگ آوردن یک «سینما»ی شخصی‌ست منتها این بار همه چیز از دست می‌رود و در نهایت به‌فیلمی تصنعی، در حد یک «تاتر شهرستانی» می‌رسیم، یا فیلمی هشت میلمتری که فکر اولیه و زبانی فیلم را در تار و پود پیچیده‌تر کردن پرداخت سینمایی‌اش فنا می‌کند.

اساساً، فکر اولیه، مردی که از جبهه، زخم خورده و معلول باز می‌گردد اما اسب محبوسش، نمایش غرور ملی و قوم‌ی‌اش را از دست رفته می‌بیند به‌حد کفایت دلپذیر، زیبا و کافی بود. تمام کوشش نیمه اول فیلم، کوشش‌های فه‌رمان ما در به‌جنگ آوردن اسب خود موضوعی کامل و کافی و حتی دلپذیر بود و زبان حماسی مورد نظر آقای سجادی هم، نه چون باری اضافه بر دوش فیلم، حفظ می‌شد. اما از این نیمه به‌بعد، درون مایه‌های فرعی فیلم می‌آیند و می‌روند، سنت‌شکنی، حفظ سنت‌های قوم‌ی، دایی فه‌رمان که حالا بسوی بزرگ خانواده است، و البته یک ریش سفید دیگر، برادری که میان سنت‌های حماسی قوم‌ی و واقعیت‌های موجود سردرگم مانده است، و درون مایه جدیدتر می‌آیند. تداوم روایی فیلم از دست می‌رود و حتی شکل ساده یک قصه میان این درون مایه‌های (فرعی یا اصلی؟) گم می‌شود. کوشش کارگردان در به‌دست آوردن یک روایت ساده که هم جذب و قابل تعقیب باشد و هم همه سنت‌های روایی و کلیشه‌های ترکمن صحرا را داشته باشد در نهایت به‌یک سردرگمی می‌رسد.

به‌پرداخت نگاهی بیندازیم. در ابتدای فیلم به نمای پشت هم، همه گذشته فه‌رمان فیلم، جنگ و جبهه و بازگشت به‌وطن را به‌واحتی می‌سازد. پرداخت بسیار سریع و موجز و درخشان است، اما از نمای پنجم یا ششم، یک تراک طولانی همه رشته‌ها را پنه می‌کند. تمام تراک قرار است برای ساختن فضا، در آوردن محیط ترکمن صحرا باشد، اما در انتهای آن، برخورد با خانواده، هیچ چیز ساخته نشده است، نه فضای مورد نظر از کار در آمده، نه محیط ساخته شده است و نه حتی جغرافیای خاصی به‌جنگ آمده است. به‌نمونه‌ای دیگر رجوع کنیم: صحنه با چهره دایی فه‌رمان در یک نمای درشت می‌آغازد، بعد دوربین کمی تغییر مکان می‌دهد و چهره دوم را در قاب می‌گیرد و یک سپس چهره سوم بعد چهره نفرات بعدی و یک



... حماسه قورقوت آتا ... برگردان و تنظیم از : شیرلی

اما در این داستانها هر قدر هم که این موجودات صاحب قدرتهای عظیم، هوفناک تصویر شوند، پیروزی نهایی بسا انسانهاست. و حتی گاهای دیوهای شکست خورده به انسانها کمک هم میکنند. این روند در قصه گویای این است که هیچ موجودی برتر از انسان وجود ندارد. در بخش "گشته شدن دیپه کوز" (غول خیالی) توسط "بصد" (یکی از قهرمانان داستان) با وجودیکه غول خیلی برقدرت و هوفناک تصویر میشود، بالاخره "بصد" بر او چیره گشته و مردم را از شر او نجات میدهد.

در بخش "عمران فرزند بکل" ناموس پرستی و دلبری جوانان تعریف میشود. "عمران" وقتی که نیروی عظیمی از دشمن حمله ور میشود، با مردانگی و دلبری با هر مشکل و ضربتی روبرو میشود. در این بخش نمونه های درخشان خصوصیت های خوب جوانان بیان میشود. بیشک اینگونه روایات نقش بزرگی را در آموزش و مردانگی شجاعت و حسارت ایفا کرده است. در این بخش نقش "بکل" بیانگر وطن پرستی فدا کارانه نسلهای گذشته مان میباشد.

در یکی دیگر از بخشهای این داستان، به مسئله دشمنی در بین خود ترکمنها اشاره میشود. همچنین به آداب و سنی چون قسم خوردن و اتحاد برای هر چه شکوفا تر کردن کارهای آتی شان پرداخته میشود و مسئله انتقامجویی نیز مطرح میگردد. در بالا به سوژه ها، معانی و قهرمانان برخی از بخشهای این داستان اشاره کردیم همه بخشهای "حماسه آتا قورقوت" علی رغم سوژه ها، معانی و قهرمانان مختلف بیانگر یکی بودن آداب و سنن و اوضاع زیستی ترکمنهای آن دوره میباشد. علاوه بر این برخی از شخصیتهایی که در این اثر حماسی نقش دارند از جمله "بایندر خان"، "سالتر قازان" و بخصوص شخصیت "قورقوت آتا" بخشهای مختلف داستان را بهم مربوط میسازند. و از این رو حماسه "آتا قورقوت" بیانگر وقایعی است که تیره های مختلف اوغوز از سر گذرانده اند. برای تربیت جوانانی وطن پرست و جنگجو این اثر حماسی از ارزش والایی برخوردار است.

ماتی کوسایف ۱۹۵۰

حیلگری دشمنان و هجوم بی در پی آنان به تیره اوغوزها (ترکمنها)، غارت گله ها و خانه های آنها و همچنین به اسارت بردن دختران و نوجوانان شان تصویر میگردد.

چنین وضعیتی، پرورش خصوصیت های مردانگی، شجاعت و پهلوانی و دلبری در بین جوانان را می طلبد.

نوشیدن شراب در تمامی جشنها و مستی و همچنین نخواندن نماز و نگرفتن روزه و نبود کلماتی چون مسجد، و غیره بیانگر جایگاه ضعیف دین اسلام در آن دورن بین ترکمنها میباشد. اما طبق اعتقاد مردم به خواب (رویا) اقبال و ... علائم دینی که احساس میشود.

در این داستان بودن سنی چون سودا گری، دعوت از باخشی، مسابقه تیراندازی و رقص را بوضوح می بینیم.

در آخر داستان شکست دشمن طمعکار (افتادن وی در چاهی که کنده) آمده است. دارا بودن احترام و شخصیت و حتی لازم بودن هنر از جان گذشتگی برای کسب میراث پدری بوضوح نشان داده میشود. در حین تعلیم دادن قازان به پسر خود، لشکر دشمن به او حمله ور میشود. در طی نبرد قدرت و شجاعت بگ نشان داده شده است. سایر بکها نیز با دلبری می جنگند. در اینجا حتی از جان گذشتگی زنان نیز ترسیم میشود. "بورلا زنی" از تیره اوغوز با دختران تحت رهبری خود با دلبری به صفوف دشمن حمله میکند و یکی از سردسته های دشمن را بهلاکت میرساند.

انسانهای قدیم علت رعد و برق و ماه گرفتگی و وقایعی از این قبیل را نمیدانستند آنها فکر میکردند چیزهایی وجود دارند که بفرمان آنها این وقایع رخ میدهد. مثلاً "قورقوت دیوانه" را خدای باران و "حیدر بابا" را خدای باد و ... بحساب می آوردند. آنها بر این اعتقاد بودند که برخی از این خدایان قابل رویت بوده و برخی نیز قابل رویت نمیشاند. از همین رو اعتقاداتی به موجودات خیالی چون دیو، پری، جن، اژدها و غیره داشتند. از همین جهت ما به وجود این موجودات خیالی در قصه ها، داستانها، روایات بر میخوریم

کسب و کار اصلی تیره اوغوز (ترکمنها) در آن دوره اساسا دامداری بوده است. بهمین خاطر همیشه در حال کوچ از محلی به محل دیگر و از بیلاق به فشلاق بوده اند. سرمایه آنها متشکل از شتر و کوسفند بوده است. در جشنهای مهم خویش این حیوانات را ذبح میکردند. اما بغیر از گله های شتر و کوسفند، برای استفاده در جنگ و شکار، اسبهای تربیت شده مخصوص داشتند. همچون "قبرآت" کوزاوغلی، اسبها صاحب لقبهایی چون "بوزآت" و "قونگورات" بوده اند. حتی دشمن با دیدن اسب حریف خود وی را می شناخته است.

در حماسه "آتا قورقوت" به مسئله ای مثل چند همسری، داقئل ما (۱)، آداقلیق (۲)، و همچنین مهریه برخورد نمی کنیم و حتی به تعیین شریک فقط در یک مورد برخورد داریم. اما در همانجا نیز شخص معیوب - العقلی بنام "قاراجار" طلب شریکها میکند.

ایده اصلی این حماسه را هوشیاری و تأیید غلبه حق بر بیعدالتی تشکیل میدهد خیانت چهل تن از نوکران "درسه خان" حاکی از نفوذ دشمن در صورت عدم هوشیاری، حتی در بین خود جمع میباشد. کول خوردن "درسه خان" پیر بر اثر عدم هوشیاری و در نتیجه دچار شدن وی به مصیبت بزرگ در کتاب آورده شده است، اما در هر صورت حقیقت پیروز میشود. جوانان (بوغاج و افراد او) با مردانگی و از جان گذشتگی خویش بر آن شرایط دشوار پیروز میشوند و خائنین را بسزای اعمالشان میرسانند. علاوه بر این نوکرگیری "بایندر خان" و "درسه خان" (نماینده طبقه اشراف آن دوره) برای حفظ اموال، گله ها، برگزاری حسنها و ثابت کردن "آقا" بودنشان را در کتاب تصویر شده است.

"درسه خان" از بی فرزندی رنج میبرد ولی برای صاحب فرزند شدن حتی بفکر ازدواج دوباره هم نمی افتد. علت اصلی این مسئله نبودن چند همسری در آن دوره میباشد این داستان ما را با آداب و سنی چون شکار، جنگاندن کارهای نر با هم، قاب بازی و دعوت از باخشی آشنا میسازد. در بخش "غارت اموال خانه سالتر قازان"

<p>نشانی ما : TKFC BOX 217 440 06 GRABO SWEDEN</p>	<p>حق اشتراك برای يكسال : معادل ۱۲۰ كرون سوئد باضافه هزینه پست</p>	<p>تازه بول نشریاتی است آزاد، و به هیچ گروه، سازمان و حزب سیاسی وابستگی ندارد و تلاش میکند خوانندگان و علاقمندان را با فرهنگ و مسائل مردم ترکمن آشنا سازد. تازه بول کوشش میکند پیرامون مسئله ملی و جنبش خلق ترکمن بحثهایی را نامن بزند، لذا کلیه خوانندگان و دوستان میتوانند مطالب و مقالات خود را به تازه بول بفرستند. چاپ مطالب با امضا و مسئولیت مواضع مطروحه با نویسنده آن خواهد بود. از دوستانی که مقاله و مطلب بعا ارسال میکنند تقاضا داریم که به این نکات توجه نمایند: اولاً مطالب خوانا باشد (بویژه مقالات بزبان ترکمنی) ثانیاً در یک طرف صفحه نوشته شود ثالثاً مطالب حتی الامکان کوتاه باشد. چنانچه مطالب رسیده بلند باشد، با رعایت حفظ مضمون تغییرات لازمه در آن صورت خواهد گرفت.</p>
<p>TAZE YOL N:16 SEP 1991</p>	<p>کمکهای مالی و حق اشتراك خود را به حساب پستی زیر واریز نمائید: TKFC 644443-4 SWEDEN</p>	